

پیشتر گفتیم که تعریب عبارت از آن است که یک فرد کلمه اعجمی را در ضمن مکالمه خود به کار برد . و می دانیم که اعراب در زمان های قدیم آمیزشی با اعجم (یعنی عجمیان و غیر عربها) بدان صورت که ما امروز داریم ، هرگز نداشتند ، و مانند ما از زبان های مختلف آنان آگاه نبودند . به همین جهت زبان های ایشان هم رسمی در تلفظ کلمات اعجمی نداشت ، و گوش هاشان با شنیدن این کلمات مانوس نبود . بنا بر این در ضمن معرف کردن کلمات بیگانه آنها را به قالب های کلمات عربی می ریختند و ، جز در محدودی از حالات نادر ، صیغه و وزن عربی به آن واژه ها می دادند .

از جمله کلمات نادر معرف شده به صورت اصلی خود این کلمه ها را بر می شماریم : خراسان ، ابراهیم ، اطريقل ، اهلیج ، ابریسم ، آجر و شطرنج ، چه در اوزان عربی فعالان و افعالیل و فاعل و فاعل مفعول وجود ندارد : با وجود این به این کلمات بیگانه مغایر با اوزان خود تکلم می کردند و از تکرار کردن آنها ابایی نداشتند :

قالوا خراسان أقصى ما يُرَادُ بنا ثم التفول فقد جتنا خراسانا
و كلمة عبرانی ابراهیم در قرآن چندین بار آمده است ، و در اینجا به مناسبت می گوییم که کلمه ایلیس یونانی نه بار و نیز شیطان یونانی پنجاه و دو بار در قرآن آمده است .

و جوهري که می دانست اعراب کلمه ای را تا هم وزن خود نکنند معرف نمی سازند ، این امر را شرط تعریب و درستی اطلاق اصطلاح « معرف » بر کلمه نقل شده به زبان عربی دانست و بر تعریف تعریب قیدی افزود و گفت : « که اعراب یايد کلمه اعجمی را بر روش و اسلوب خود تلفظ کنند » و این قید « بر روش و اسلوب » حکایت از همان شرط می کند که افراد آوردهم . و سید جمال الدین اسد آبادی نیز در یکی از نوشته هایش همین نظر را بدین صورت ابراز داشته است : « چون بخواهیم کلمه ای اعجمی را در زبان عربی مورد استفاده قرار دهیم ، لازم است به آن کوفیه و عقالی پوشانیم تا عربی شود »

کوفیه و عقال در واقع همان روش و اسلوب جوهري است .
حریری نیز در افزودن این قید از جوهري پیروی کرده ، و حتی در کتاب درة الفوائض خود ، مفتح خواندن شین در شطرنج را خطاط شمرده و درست آن را کسر شین دانسته است تا هموزن قرطیب و جرد حل شود .
جوهري و حریری ورود کلماتی همچون خراسان و اهلیج و آجر را در زبان عربی منع نکرده اند بلکه معرف خواندن این گونه کلمات را درست ندانسته اند : و پیروان ایشان می گویند که خراسان و مانند های آن کلماتی اعجمی و بیگانه اند که وارد زبان عربی شده اند ولی معرف نیستند . در نظر ایشان ، کلماتی که اعراب به کار می بردند بر سه گونه اند : عربی ، معرف و اعجمی . ولی سیبیوه و اکثر علمای لفظ بر آئند که تعریب عبارت از آن است که عرب ، به صورت مطلق ، کلمه اعجمی را به کار برد و گاه وزن و بنای آن را به صورت وزن و بنای عربی درآورد ، همچون درهم و زیرح ، و گاه همان وزن بیگانه را نگاه می دارد ، همچون ابراهیم و آجر و شطرنج (با فتح شین و ابریسم . و این گونه است « سمندو » و « قمندو » که نام اعجمی دو شهر است که اعراب آن را معرف کرده و واو آخر آنها را



اشتقاق و تعریب

از: عبد القادر مفری
ترجمه استاد احمد آرام



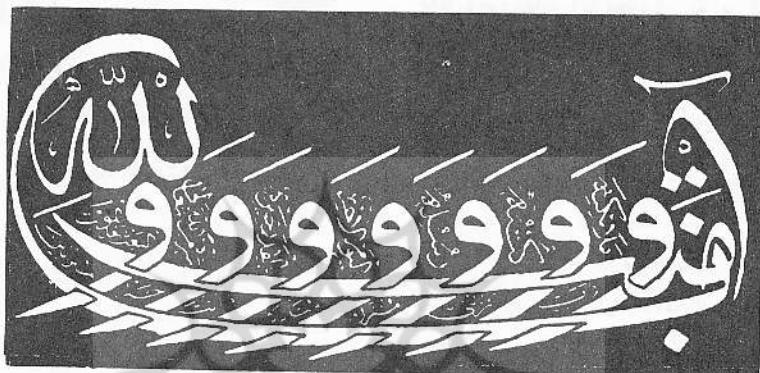
دشوار می شد . و از طرف دیگر توجهی به ایجاد فرهنگستان ها که پاسداران مراعات این شرط باشند ، وجود ندارد ، و به همین جهت ما در نظر طرفداران شرط همچون بیگانگانی جلوه گر می شدیم که به زبان طقطانی سخن می گوییم و زبانی جز زبان عربی داریم .

با همه نیک شمردن رأی سیبوبیه از لحاظ مشروط نساخت تعریف به باز گرداندن لغات خارجی به وزن و بنای عربی ، لازم است که این بی شرطی را به حد محدود کنیم ، و گرنه کلمات خارجی با اوزان گوناگون و صیغه های متباين در لغت فصیح ما فراوان خواهد شد و با گذشت ایام زبان صورت و شکل ویژه خود را از دست خواهد داد ، یا به صورت « دیگر لغات عربی عوامانه مورد استعمال در سرزمین های مختلف اسلامی » در خواهد آمد . به همین جهت باید گفت که داشتن یک مجمع لغوی برای پاسداری از زبان محبوب خودمان در برابر خطری

همچون در تلفظ بیگانه ساکن نگاه داشته اند ، در صورتی که چنین وزنی در اوزان عربی وجود ندارد ، و به همین جهت است که بنا بر رأی سیبوبیه کلمات زبان عربی یا عربی است یا معرب ، و مدار تعریف در نظر وی تنها استعمال است و بس . و عامه اهل لغت روش او را پذیرفته و به صراحة گفته اند که در معربها ضرورتی در این امر نیست که مطابق با اوزان عربی بوده باشد ، و اگر این هم وزنی حاصل شود ، یک حسن و زیبایی اضافی دارد .

گاه چنان اتفاق می افتد که اعراب نام های بیگانه را در ضمن تعریف تغییر می دهند ، ولی این تغییر چنان نیست که وزن و اسلوب کلام عربی داشته باشد ، همچون در این گفته اعشی :

« و کسری شهنشاه الذى سار ملکه »
که اصل کلمه معرب شده ، « شاهنشاه » بوده و از آن دو



که آن را تهدید می کند کمال ضرورت را دارد تا از فرو افتدان آن به پرتگاهی که بیم سقوط در آن می رود جلوگیری کند .

تعرب قیاسی است

دریخت از اشتقاق گفتم که این کار تنها به اهل لغت اختصاص دارد و تنها آنان حق دارند کلمه ای را از کلمه دیگر مشتق کنند ، و دیگران حق این کار را ندارند و غیر تو ان اشتقاقی را که ایشان کرده اند اشتقاق عربی فصیح به شمار آورده ، و قول ابن فارس را در این باره نقل کردیم . ولی از علمای لغت گفته ای درباره تعرب به نظر من نرسیده است ، و غیر دانم که آیا تعرب هم مثل اشتقاق از حقوق اختصاصی اهل زبان است یا نه ، و نیز غیر دانم که آیا تعرب هم مانند اشتقاق سماعی است ، یا این که قیاسی است و هر کس از اهل زمان حاضر می تواند کلمه ای بیگانه را معرب کند و در سخن خود به کار برد .

بنابر وفور کلمات اعجمی که در صدر اول اسلام به زبان عربی انتقال یافته است و در نظم و نثر بدون انکاری به کار رفته ، معلوم می شود که تعرب قیاسی است . در زمان مأمون و عنایت فراوان او به ترجمه آثار خارجی ، دانشمندان و مترجمان ، کلمات اعجم را در علم و فلسفه و فنون و طب و کیمیا و علوم طبیعی از زبان های خارجی به عربی برگردانند . ولی باید توجه داشت که میان اشتقاق و تعرب تفاوت بزرگی از این لحاظ وجود دارد که تعرب ، یعنی اقتباس لغتی از زبان بیگانه ، برای هر زبان زنده و در حال رشد همچون زبان عربی ناگزیر

الف نخستین حذف شده و به صورت شهنشاه درآمده ، ولی با این تغییر هم ، وزن عربی پیدا نکرده است . گفته اند که این روش و مذهب سیبوبیه برای زبان و سخنگویان به آن ملایم تر است و به حیات زبان و گسترش دایره آن ، مخصوصاً در زمانی همچون روزگار کنونی ما ، مدد می رساند : یعنی زمانی که لغات خارجی در میان ما انتشار یافته و زبان های ما به تلفظ آنها انس گرفته است : در این زمان که هنوز مجتمع لغوی (فرهنگستان ها) برای توجه به نقادی کلمات و بازگردانن آنها به اوزان عربی به وجود نیامده است ، وضع ما در تعرب همچون وضع اعراب قدیم نیست : آنان کمتر اتفاق می افتد که کلمه ای اعجمی را بر هیأت اصلی خود باقی گذارند ، در صورتی که ما اکنون در وضعی هستیم که کمتر کلمه بیگانه را به اوزان خودمان تحويل می کنیم : تلکراف و تلفون و فوتوفراف و اوتوموبیل و تیاتر و سینماتوغراف و بروجرام و بسیاری از نظایر اینها را ترقیباً به همان صورتی بر زبان می آوریم که اهل خود این زبانها به کار می بردند و با وجود این آنها را معرب می خوانیم ، واستعمال این کلمات به توسط ما ، با وجود این که تغییری به آنها داده نشده ، بنا بر توصیفی که سیبوبیه از تعرب کرده ، تعرب نامیده می شود .

سیبوبیه و پیروان وی به ما و به حواله ای که بر ما می گذرد ، با چشم غیبی نگاه می کرده اند ، و به همین جهت برای تعرب تنها استعمال را شرط دانسته اند . اگر در تعرب شرط تغییر کلمه و درآوردن آن به اوزان عربی را گنجانده بودند ، معرب ساختن این همه کلمات بیگانه که همچون سیل به زبان ما فرو می ریزد ، کاری بس

- «الطق» که الطوح نیز گفته می شود به معنی مقربی، خراج زمین، فارسی است.

- «الفهور» به معنی جای مدارس یهود، بیطی یا عبرانی است.

- «الثیج» به معنی راهپیمای سریع برای رساندن اخبار از فارسی پیک گرفته شده، و همان است که امروز به نام ساعی یا حامل البرید (نامه رسان) خوانده می شود.

- «الکرکم» به معنی زعفران یا گل رنگ فارسی، معرب است.

- «الماحوز» به معنی جایی که قصد از سفر، رفت به آن است، عربی نیست.

- «الماخور» محل گرد آمدن اهل فسق و فساد و میخانه معرب میخور فارسی است.

- «الماذیان» به معنی نهر بزرگ، فارسی است [در اصفهان: مادی].

- «المرزیان» به معنی پهلوان مقدم بر قوم، فارسی است و جمع آن موازی است.

- «المویلان» به منزله قاضی القضاة در اسلام و جمع آن موازیه نیز از فارسی است.

- «القهرمان» به معنی خازن و وکیل، جمع آن قهارمه.

- «قلیة» یا «قلایة» معبد نصاری همچون صومعه معرب کلاده است.

- «أندرورديه» شلوار بالا زده و تیان، هر دو فارسی است.

- «الهباط» رئیس سپاه رومی است.

- «بُختَجْ» (پخته) و «مِيسوسَن» (شراب جوشانده) با آب سوسن (دو گونه مسکر هر دو معرب است).

- «يُدَرِّقُلُون» و «يُدَرِّكُلُون» بازی می کنند و می رقصند از زیان جبی گرفته شده و مصدر آنها درقله و درکله است.

- «الدرَّهَة» کاردی سر کج است؛ این الاتباری گفته که این کلمه فارسی و عربی آن منجل است.

- «دَسْكَرَة» بنایی به صورت کاخ است که در آن خانه هایی برای خدم و حشم فراهم آمده، و آن فارسی است.

- «الخَرِيز» فارسی و عربی آن «بطیخ» است.

- «الخَرِيقَ» به معنی شوریا ی فارسی، معرب است. این بیت از فرم است:

قالت سلیمان اشتر لنا دقیقاً و اشتري شُحِيماً نتَخَذْ خَرِيقَا

- در جمله «انه کان یلبس البرانس واللساق و يصلی فیها»، برنس معرب و مساق جمع مُستَقَّة به معنی پوستین دراز آستین، معرب گشته است.

- در «امرأة نَزَعَتْ موزِجَهَا فَسَقَتْ به كَلْبًا» (زنی کفش خود را از پا ببرون آورده و با آن سگی را آب داد)، موزج معرب موزه فارسی است.

- در این جمله توصیف بهشت: « وأنهار من عسل مصقى من موم العسل»، کلمه موم معرب و عربی آن شمع است. ادامه دارد

صورت می گیرد. تا زمانی که ملت های دیگر آمیزش و داد و ستد و جنگیدن دارد، با همه خشکی و محافظه کاری، ناگزیر لغت های دخیلی به آن راه خواهد یافت، هر کس با بعضی از لغت های غرسی آشنایی داشته باشد، می داند که در همه آنها لغاتی وجود دارد که از همسایگان به عاریت گرفته شده است. در زبان های فرانسه و اسپانیایی مقداری کلمات عربی وارد شده است.

پس اقتباس از این راه کیفیتی طبیعی است که در هر زیان زنده، که در آن مانع برای جلوگیری از این اقتباس وجود نداشته باشد، صورت پذیر می شود. زیان عربی هم از این قاعده کلی مستثنی نیست و این زیان در همه دوران های تاریخی پیش و پس از اسلام خود به صورتی نبوده است که بتواند از تأثیر این قانون طبیعی بر کنار باند.

به همین جهت است که، به اعتقاد من، علمای لغت جرأت آن را پیدا نکرده اند که عمل تعریب را عملی قیاسی معرفی کنند، یا بگویند که اعراب پس از دوران های اوایل حق اقتباس و تعریب ندارند، یا چنین اظهار نظر نکنند که اگر در کلامی از این گونه معربیات دیده شود، غیر عربی یا غیر فصیح است.

علماء هنگام بحث درباره کلمات معرب وارد شده در قرآن گفته اند که وجود این کلمات تأثیری در عربی بودن قرآن ندارد، و آن را از اینکه به گفته خدای تعالی «قرآنًا عربیاً» باشد خارج نمی کند. فصحای عرب خود کلمات معرب را در نظم و نثر خویش به کار می بردند و با وجود این از زمرة فصحا و بلغا به شمار می رفتند و همگان سخنان ایشان را فصیح و بلیغ می دانستند.

کلمات معرب در حدیث

در حدیث و سنت شریف بسیار کلمات اعجمی دخیل وارد شده است. و اکثرن به مقداری از آنها اشاره می کنیم:

- «زمانقة» به معنی جبهه پشمین، عبرانی است.

- «سرقة» به معنی قواره پارچه حریر عالی و جمع آن «سرق» از اصل فارسی سرہ به معنی نیکوست.

- «الشبور» به معنی بوق (شیپور) عبرانی است.

- «طازجه» خالص و پاکیزه معرب تازه فارسی است.

- «بَرَازِيق» به معنی گروه های مردم، فارسی است.

